

کاربرد معیارهای «الاقدم اصح» و «یقین سابق» و مشکل مدارک «نیمه جعلی»

در مقدمه‌ایکه استاد جلال همایی بر متن نصیحت الملوک منسوب به امام محمد غزالی (۵۰۵-۴۵۰ هـ) نوشته است، بدواً بسیاری از مشکلات قسمت دوم این متن و ناهمخوانی آنرا با سایر نوشته‌های غزالی مورد تجزیه و تحلیل قرار داده، اما در آخر، جمیع استدلالات خود را کنار گذاشته، «یقین سابق» (یعنی اینکه کل متن منسوب به غزالی است) را ارجح دانسته، و شک و تردید در آن را جایز نشمده است.^۱ بعضی پژوهندگان دیگر، در مقام مقایسه دو نسخه مختلف از یک متن، معیار زمانی دیگری به کار می‌برند، همچون معیار «الاقدم اصح» که فرض این است که نسخه قدیمی‌تر درست‌تر است. بلاشک این دو معیار هر دو معتبرند، اما کاربرد آنها مستلزم دقت در مبانی زمانی مربوطه است، چون ممکن است که این مبانی، متکی به اسنادی از نوع «نیمه جعلی» باشند، یعنی اسنادی که زمان پیدایش واقعی آنها از آنچه به ظاهر مینماید زیاد دور نیست، ولی معذک تمامی یا قسمتی از آن جعلی است و گمراه کننده. از برای نمونه، ذیلاً چند سند نیمه‌جعلی ارائه می‌دهیم تا معلوم شود که چگونه باعث گمراهی محققین شده است، و اینان چگونه منطق را فدای قدمتی مشکوک کرده‌اند.

۱- دروغ محض

۱-الف - نامه امیر تیمور به شارل ششم پادشاه فرانسه

در اواسط بهار سال ۱۴۰۳ میلادی، مردی که مدعی بود نامه‌ای از امیر تیمور (س. ۸۰۷-۷۷۱ هـ) / ۱۴۰۵-۱۳۷۰ م) برای شارل ششم پادشاه فرانسه (س. ۱۴۲۲-۱۳۸۰ م) به همراه دارد، دفعتاً وارد شهر پاریس شد.^۲ این سفیر ناپهنگام، شخصی بود یوحنا نام، که اسقف شهر سلطانیه بود و رهبر مسیحیان ایرانزمین. نامه‌ایکه او برای شارل ششم آورده بود (تصویر ۱)، به ضمیمه ترجمه لاتینی آن که خود عالیجناب یوحنا تهیه کرده بود، و همچنین رونوشتی از پاسخ شارل ششم به امیر تیمور، همگی موجودند و در بایگانی اسناد سلطنتی دولت فرانسه نگهداری می‌شوند. متن آنها را اول بار، سیلوستر دوساسی در سال ۱۸۲۲ میلادی منتشر کرد.^۳ حدود یک قرن بعد، علامه محمد قزوینی، در طی مقاله ایکه از پاریس برای نشریه کاهوه فرستاده بود، اشاره به نوشته دوساسی کرده، می‌گوید «هر چه در این باید گفته شود او گفته است» و قرض از چاپ مقاله‌ای مجدّد در اینباره، ارائه تصویری بود از نامه امیر

^۱ - همایی، ج.، مقدمه بر متن نصیحت الملوک امام محمد غزالی، تهران ۱۳۶۷ (چاپ چهارم)

^۲ - Kehren, L., La route de Samarkand au temps de Tamerlan, Paris 1990, p. 50

^۳ - De Sacy, S., "Mémoire sur une correspondance inédite de Tamerlan avec Charles VI," in *Mémoires de l'Institut Royal de France, Académie des Belles-Lettres*, tome VI, Paris, 1822, pp. 522-40.

تیمور، «چون در عصر دوساسی هنوز صنعت عکس اختراع نشده بوده» و دیگر اینکه متن کاملتری از نامه را در دسترس خوانندگان فارسی‌زبان کاوه بگذارد.^۴ پس قزوینی متنی اصلاح شده تهیه کرده، هجده یادداشت ضمیمه آن میکند تا این نامه بی سر و ته و پر از اشتباه را خوانا کند. از برای این کار، هر جمله نامفهوم و نامتعارف نامه را به نوعی باسازی و تفسیر می‌کند، اما هیچگاه، نه صریحاً و نه تلویحاً، امکان جعلی بودن نامه را مطرح نمی‌کند. در آخر، از برای توجیه اشتباهاتِ بیشمار نامه و کیفیت ناشایست آن، توضیح میدهد که «گویا در دربار امیر تیمور اصلاً به پادشاه فرانسه اهمیتی را که در حقیقت دارا بوده نمیداده‌اند».^۵

برخلاف ادعای قزوینی، از برای امیر تیموری که ناچار بود به نام یک خانبچه چنگیزی حکم براند تا در برابر ترک و مغول امارتش مشروع باشد، حفظ صورت ظاهر اهمیتی بسزا داشت، و او سعی داشت که همواره عملکرد پیشینیان خود را تحت الشعاع قرار دهد. بدین ترتیب، اگر ایلخانان و جلایریان اقدام به تهیه قرآنهاى فاخر و به قطع بزرگ کردند، قرآن امیر تیمور می‌بایست از همه آنها بزرگتر باشد، پس عمر اقطع را فرمود که قرآنی بنگارد که حمل آن فقط با ارابه میسر بود.^۶ بنابراین و با توجه به اینکه مکاتبات ایلخانی بروی کاغذهای به قطع بزرگتر بود:^۷

ابعاد	سال	نامه
۱.۸۸ در ۴۲ سانتیمتر	۱۲۹۰م	ارغون به پاپ نیگلای چهارم
۱۱۰ در ۲۶ سانتیمتر	۱۳۰۲م	غازان به پاپ بُنیفاس هشتم
۳۰۲ در ۵۰ سانتیمتر	۱۳۰۴م	اولجایتو به فیلیپ پادشاه فرانسه

بعید می‌نماید که دیوان مراسلات امیر تیمور، خورده کاغذی بابعاد ۱۷,۳ در ۱۶ سانتیمتر، برای مکاتبه با پادشاه فرانسه انتخاب کرده باشد.

^۴ - میرزا محمد بن عبدالوهاب قزوینی، نامه امیر تیمور گورکان بشارل ششم پادشاه فرانسه، در «دوره کامل بیست مقاله قزوینی» بکوشش ع. اقبال و ا. پورداود، تهران ۱۳۳۲، ص ۵۱-۵۲

^۵ - همانجا، ص ۶۱

^۶ - این همان قرآنی است که به غلط به قرآن بایسنغری معروف شده است، حال آنکه احتمالاً بایسنغرمیرزا فقط چند صفحه بدان افزوده یا جایگزین کرده است. برای توضیح بیشتر، رک Soudavar, A., *Art of the Persian Courts*, New York, 1992, pp. 59-62.

^۷ - Mostaert, A. and Cleaves, F. W., "Trois Documents Mongols des Archives Secrètes Vaticanes," *HJAS*, - vol. 15, 1992, p. 424.

اگر قطع کوچک نامه را هم نادیده بگیریم، کیفیت ظاهری نامه دیوانی نیست. دبیر دیوانی، ولو اینکه، چنانکه اخیراً عنوان کرده اند، از بخشیان اویغور بوده که بفارسی می‌نگاشته،^۸ هیچگاه نامه‌ای چنین تهیه نمی‌کرده: با خطی ناهنجار، فواصلی ناموزون و مهمتر از همه، مَرکَبی بی رنگ. چه مَرکَبِ دبیر دیوانی، اعم از آنکه به فارسی می‌نگاشت یا به اویغور، نامه‌اش مهم بود یا معمولی، خطاب به حاکم محلی بود یا پادشاهی بیگانه، مهمترین وسیله کار او بود و همواره سیاه یا تیره رنگ بود. وانگهی، کیفیت بد نامه، در درجه اول، باعث ننگ فرستنده است و نه گیرنده.

واما بی اهمیت بودن پادشاه فرانسه در دربار امیر تیمور فرضی است نادرست و بی پایه. چون پس از شکست عثمانیان در مغرب، توجه تیمور به شرق بود و قصد تسخیر چین داشت. پس لزومی نداشت که در چنین موقعیتی، فرانسه را تحقیر کند، و بی جهت دشمنی در پشت سر بپوراند. بعکس، اگر رفتار محترمانه او را نسبت به دو سفیر پادشاه کاستیل (که به دربار عثمانی فرستاده شده بودند ولی در جریان جنگ آنکارا به چنگ تیمور افتادند)، و آزاد کردن زنهای عیسوی را که در اسارت عثمانیها بودند، و همچنین پذیرایی شایان او را از کلاویخو (متوفی ۱۴۱۲م) که سفیر کاستیل بود به سمرقند، در مد نظر بیاوریم، متوجه میشویم که تیمور برای وجهه خود در نزد بیگانگان اهمیت قائل بوده و برای جلب توجه ایشان کوشش بسیار می‌کرد.^۹ مهمتر آنکه، از زمان ایلخانان به بعد، بینش ایرانیان نسبت به قدرتهای جهانی و سوابق آنها، همانا بینش مندرج در جامع‌التواریخ رشیدی بود، که در آن آفرنج یا سرزمین فرانک‌ها (یعنی فرانسه) نیرومندترین دول غربی بود و امپراطورانی چون اغسطوس و کارلوس مگنوس، زمانی بر آن فرمانفرمائی میکردند.^{۱۰} در این چهارچوب فکری، اعتبار فرانسه مسلماً بیش از کاستیل بود، و نامه به پادشاه آن دیار میبایست درخور اهمیتی باشد که امیر تیمور برای سفرای خارجی، از جمله کاستیل، قائل شده بود.

کیفیت نامرغوب نامه، و غلطهای بیشمار املائی آن^{۱۱} قابل توجیه نیست الا که قبول کنیم نامه دروغین است، و کار کاتبی است که سواد فارسی درستی نداشته و با روشهای دیوانی آشنا نبوده، و این متن را با ترکیب جملاتی از چند سند پراکنده ساخته است. آنچه که بیش از همه نمایانگر این مدعاست، سرآغاز نامه است (رک به تصویر ۱): «امیر کبیر تمر کوران زید عمره».

^۸ - Kehren, *La route*, p. 324

^۹ - Kehren, *La route*, p.45

^{۱۰} - «آفرنج» در آنزمان، بمانند «فرنگ» امروزی، به اروپایی که ماورای بیزانس یا روم شرقی قرار داشت اطلاق میشد.

برای تصویری از این بخش جامع‌التواریخ رشیدی، رک به Soudavar, *Persian Courts*, p. 65

^{۱۱} - از جمله اشتباهات املائی: «ارزمنندی» بجای «آرزومندی» است

در همین یک جمله اول دو غلط املائی به چشم می‌خورد. اولی «تمر» است بجای «تیمور». اگر چه قزوینی توضیح میدهد که املاء بدون «یا» و «واو» به تلفظ ترکی آن ^{۱۲} (tēmür) به معنی آهن نزدیکتر است، حقیقت این است که چون «تیمور» قبلاً در نام تعدادی از حکام و پادشاهان چنگیزی آمده بود،^{۱۳} و سکه و فرمان با همین املاء ضرب و یا صادر شده بود، این املاء در نگارش دیوانی، و همچنین در تواریخ، جا افتاده بود و قابل تغییر نبود.^{۱۴} غلط دوم «کوران» است به جای «گورکان» که در لغت مغول به معنی «داماد» است و عنوان کسی بود که داماد آل چنگیز شده بود. از برای ترک و مغولی که از نسل چنگیز نبود، دامادی آل چنگیز افتخاری بس عظیم داشت، تا آنجا که امیر تیمور هم برای تشرّف خود، به وصلت با چنگیزیان متوسّل شد تا عنوان «گورکان» داشته باشد. و چون املاء این لغت از زمان مغول متداول شده بود، قابل تغییر نبود. قزوینی بناچار، نگارش غلط «کوران» را «سهو کاتب» می‌شمرد. ولی کدام کاتبی بود که جرئت کند که تنها مایه شرافت امیر تیمور را این چنین خدشه‌دار کند؟

بغیر از غلطهای املائی، وجود صفت «کبیر» و دعای طول عمر (زید عمره) در پایان همین جمله آغازین، برای امیر تیمور که فرستنده نامه است، نا متعارف است. قزوینی بنقل از دوساسی، علامت «۷» را که در پایان سطر اول ظاهر می‌شود، مشخص کننده محل نام امیر تیمور می‌داند، حال آنکه در نگارش دیوانی مغول، این نشانه، اشاره به نام مندرج در حاشیه دارد (که نام پادشاه فرانسه است).^{۱۵} پس در حقیقت، دو سطر اول نامه چنین باید خوانده شود:

امیر کبیر تیمور گورکان زید عمره،

صد هزار سلام و آرزومندی، از این محب خود، ملک ری د فرنسا، وصول فرماید.

واضحاً الگوی نامه، عریضه‌ایست به امیر تیمور، و نه نامه‌ای از او به پادشاهی دیگر، و بهمین مناسبت «زید عمره» در آن ظاهر شده است. عجب آنکه در ترجمه لاتینی نامه، این آرزوی طول عمر را عالیجناب یوحنا حذف کرده و با حروف لاتین نوشته است: «تیمور کورنکن سوزوموز». ^{۱۶} و این جمله مفتاحی است از برای شناسایی هویت جاعل که مسلماً همان یوحنا است. عالیجناب شنیده بود که نامه‌ایکه از جانب امیر تیمور صادر میشد میبایست با عبارت «تیمور گورکان سوزومیز» شروع بشود (که

^{۱۲} - Doerfer, G., *Türkische und Mongolische Elemente im Neupersischen*, vol. II, Wiesbaden, 1965, p. 666

^{۱۳} - فی‌المثل طغاتی‌مورخان (س. ۵۴-۷۳۷هـ) در خراسان، و شاه‌جهان تیمور خان (س. ۴۰-۷۳۹هـ) در بغداد

^{۱۴} - برای یک تغییر استثنایی در املاء یکی از عناوین مغول، رک به سودآور، ا، "دو نکته در تاریخ مغول" / *ایرانشناسی*،

جلد ۸، ۱۹۹۶، ص ۸۸-۸۶

^{۱۵} - رک به Soudavar, *Persian Courts*, pp.

^{۱۶} - نامه به لاتین با جمله: "Themur Kurancan Sosumus,..." شروع میشود؛ رک Kehren, *La Route*, p. 295

لغت آخر آن، به ترکی «سوزوموز» تلفظ میشود)،^{۱۷} اما آنچه در اختیار داشت، سواد عریضه‌ای بود به امیر تیمور. پس دو سطر اول آنرا رونویسی کرده، و بقیه نامه را با یک فارسی شکسته و بسته بپایان رسانیده بود. چون مسیحی بود و ملبّس به لباس روحانیت، مورد اعتماد همکیشان خود بود، و چون مترجم نامه هم خود او بود، قادر بود که مطالب را به دلخواه خود تعریف و تشریح کند.^{۱۸}

از طرفی دیگر، اروپاییان هم راغب بودند که راجع به بزرگمردی که بر دشمنشان، یعنی ایلدرم بایزید عثمانی، غلبه کرده بود بیشتر بدانند. حملات پیاپی بایزید، و رخنه او به سرزمین اروپا و امپراطوری بیزانس، و همچنین شکست لشگرهای متفق مسیحیان در نیکوپولیس در ۱۳۹۸ میلادی، باعث رعب و وحشت ایشان شده بود. بالطبع، مقدم سفیری از جانب امیر تیمور، این سلطان هنوز ناشناخته‌ایکه خطر عثمانی را برطرف کرده بود و اسرای مسیحی را نیز آزاد کرده بود، میبایست نزد اروپاییان گرامی باشد. در پاریس، یوحنا به دربار فرانسه راه یافت، و نامه‌ای متقابل از شارل ششم برای امیر تیمور گرفت، و از آنجا عازم دیگر ممالک اروپایی شد. ابتدا به انگلستان رفت و از آنجا به ونیز، و بعد به مجارستان و قسطنطنیه. در هر منزل، سفارش‌نامه‌ای گرفت برای منزل بعدی، و به‌همراه هر رسالتی که به جانب امیر تیمور مییافت، خرج راه و توشه قابل ملاحظه‌ای نیز دریافت میکرد. عاقبت از جانب پاپ، سمّت نظارت بر کل کلیساهای مشرق‌زمین نیز دریافت کرد.^{۱۹} قرار بود که نامه شارل ششم و دیگر پادشاهان را به نزد امیر تیمور ببرد، ولی از بیم رسوایی، هیچگاه به ایران مراجعت نکرد تا به سال ۱۴۱۲م در اوکراین بمرد. و بدتین ترتیب، اسقف مفلوک سلطانیه صاحب شهرت و مکنّت شد، و قریب ده سال، از درباری به دربار دیگر رفت بدون اینکه دروغ او آشکار شود.

صحّه قزوینی بر این نامه دروغین باعث شده است که بسیاری محققین، اعم از ایرانی و خارجی، بعنوان یک سند معتبر بدان اشاره کنند. اخیراً هم یک محقق فرانسوی بنام لوسین کهرن که تخصصش دوره تیموری است، بخشی عمده‌ای از کتابی که در باره کلاویخو نوشته بود را به این نامه اختصاص داده است.

^{۱۷} - در ابتدای امر، بنا به روشی که از زمان مغول جاری شده بود، امیر تیمور فرمان بنام سیورگاتمیش میراند که خود به خانی برداشته بود. بنابراین فرامینش با عبارت: «سیورگاتمیش خان یرلیغیندین، تیمور گورکان سوزومیز» شروع میشد، یعنی فرمان خان است و گفته امیر تیمور. چون سیورگاتمیش بمرد، پسر خردسالش را بجای او نشانده و فرمان بنام او صادر کرد. و چون اوهم بمرد، بعد از مدتی نام خانچه چنگیزی را حذف کرد و عبارت آغازین فرامین او منحصر شد به: تیمور گورکان سوزومیز.

^{۱۸} - تاریخ مندرج در ترجمه لاتینی نامه، اول اوت ۱۴۰۲م، مطابق با اول محرم ۸۰۵ هج است که سه روز بعد از پیروزی تیمور در آنکارا است؛ Kehren, *La route*, pp. 295-96. ظاهراً عالیجناب مدعی بوده که در آنکارا همراه تیمور بوده، و بلافاصله بعد از پیروزی مأموریت بفرانسه یافته است.

^{۱۹} - این یوحنا، قبلاً اسقف نخجوان بود و در سال ۱۳۹۸م به سلطانیه منسوب شده بود. بعضی گزارشات واتیکان از آن دوره حاکی از آنست که او ایتالیایی الاصل بوده است؛ Kehren, *La route*, p. 51. روش اشاره او به پادشاه فرانسه، به مضمون «ری د فرانسا»، نیز این موضوع را تأیید میکند.

کهرن متوسل به مرحوم محمدجعفر محجوب میشود تا یک بار دیگر نامه مورد بررسی قرار گیرد. ایشان، جزئی تغییری در قرائت نامه وارد میکنند، ولی همانند مرحوم قزوینی، کوچکترین اشاره‌ای به دروغی بودن نامه نمی‌کنند، و بدین ترتیب افسانه‌ایکه شش قرن قبل با یک نامه جعلی پدیدار شده بود، ادامه پیدا کرد و بر اعتبارش افزوده شد.

۲-انجامه‌های الحاقی یا تغییر یافته

۲-الف نسخه‌ای از حل مشکلات الاشارات نصیرالدین طوسی

در ۱۹۹۴ میلادی، مؤسسه ساتبیز در لندن، نسخه‌ای از شرحی که نصیرالدین طوسی بر الاشارات و التنبیهاث ابن سینا نوشته بود، به‌معرض فروش گذاشت. در انجامه این نسخه، هم به نسخه اصل، مورخ صفر سنه ۶۶۴هق اشاره شده است، و هم تاریخ نگارش خود این نسخه به شرح زیر آمده (تصویر ۲):

... في الثامن عشر من جمادي الاخرى في سن □ ثمان و ستين و ستمائه في
خزان □ كتب المدرسه النظاميه المعموره ... بمدين □ السلام...^{۲۰}

با توجه باین انجامه، مشاور مؤسسه ساتبیز، ی. صفدی، که متخصص نسخ عربی در لندن است، در شرح این کتاب عنوان کرده بود که «قدیمیترین نسخه این متن است»،^{۲۱} در حالی که رنگ و بوی نسخه، اشاره به تاریخی دیرتر داشت. بنابراین بررسی دقیقتری لازم بود تا مشخص کند که تاریخ واقعی نسخه چیست.

در بررسی اول، معلوم شد که مرکب و کاغذ و سبک نوشته در سراسر کتاب یکسان است، حتی در ورق پایانی. اثر مهوری در سمت چپ انجامه پاک شده بود، و نوشته‌ای در سمت راست محو شده بود. این نوع زدودگیها اکثراً بمنظور از بین بردن سوابق مالکیت نسخه است و در تعیین یا تغییر قدمت نسخه چندان مؤثر نیست. زدودگی مهمتر در وسط انجامه بود و از بالا بپایین، ولی نه آنچنان که نوشته را بکلی محو کند. عجب آنکه اثر این زدودگی در صفحات زیرین هم نمایان بود، گویی مایعی که بر این صفحه ریخته شده بود، اسیدی بود و بحدی قوی که حتی بعد از پاک کردن آن، بخارات آن صفحات زیرین را لکه دار کرده بود. آنچه حدس اسید بودن مایع را قوت می‌بخشید، سوارخی بود در همان ورق پایانی، که در اوراق بعدی کوچکتر میشد تا ناپدید میگشت. واضحاً قطره‌ای اسید روی صفحه پایانی افتاده بود که

^{۲۰} - Sotheby's, London, catalog of April 27th, 1994, lot 55, p. 44

^{۲۱} - صفدی در توضیحاتش نوشته بود که این نسخه، یکی از قدیمیترین و شاید قدیمیترین نسخه این متن باشد، و در تأیید مدعای خود، فهرستی از نسخی که او میشناخت را بدین شرح داده بود: نسخه‌ای مورخ ۶۹۲هق که در مدرسه مستنصریه بغداد استنساخ شده بود و در ۲۶ آوریل ۱۹۸۲، در مؤسسه ساتبیز فروش رفته بود؛ نسخه مورخ ۷۲۴هق در کتابخانه مجلس در تهران، نسخه مورخ ۷۵۴هق در کتابخانه آستان قدس رضوی.

بتدریج اوراق بعدی را هم خورده بود.^{۲۲} سؤالی که بنابراین مطرح میشد این بود که اگر هدف اولیه فقط پاک کردن اثر مهر بود، کافی بود که آنرا با آب بشویند (چون مرکب در آب محلول است)، پس چه شد که اسید بکار بردند؟

از مطالعه دقیقتر انجامه، مشخص شد که اسم موضعی که در آن این کتاب استنساخ شده بود، بدقت ساییده شده، و بجای آن «مدرسه نظامیه» را گنجانده بودند. گو اینکه مدرسه نظامیه مهمترین مدرسه بغداد بود، تغییر نام کتابخانه به نظامیه اثر شایانی در ارزش کتاب نداشت. مهمترین خصوصیت این کتاب تاریخ استنساخ آن بود که حتی در زیر ذره‌بینی بقدرت ۳ برابر، درست بنظر میامد. معذک این تاریخ یک اشکال قابل رؤیت داشت که راهنمای مشکل ما شد؛ و آن دو نقطه «تا» بود در «ستمائه»: در همه جای دیگر، کاتب نسخه، دو نقطه «تا» را بصورت مورب و جدا از هم نگاشته بود حال آنکه در اینجا، این دو نقطه بصورت افقی و بهم متصل کار گذاشته شده بودند. بررسی مجدد با ذره‌بینی بقدرت ۱۰ برابر در روز بعد، مشخص کرد که جاعل با تردستی تمام، تاریخ «سبعمائیه» را به «ستمائه» تبدیل کرده بود. در نتیجه، تاریخ کتابت نسخه از ۷۷۸ به ۶۷۸ تغییر یافته بود. پس اگر جاعل نام مدرسه را هم تغییر داده بود، احتمالاً دلیلش این بود که این نسخه در مدرسه‌ای استنساخ شده بود که در سال ۷۷۸ هجری دایر بوده، ولی صد سال قبل از آن وجود نداشته، مانند مدرسه مرجان که بسال ۷۵۸ هجری بامر مرجان (یکی از امرای سلطان اویس جلایر) در بغداد دایر شده بود.^{۲۳}

بنابراین معلوم شد که غرض از ریختن اسید و پاک کردن آن در قسمت وسیعی از انجامه فقط رد گم کردن و استتار تغییرات وارد بر تاریخ و محل کتابت بوده است. چه بسا که این نسخه، هر کجا که امروز باشد، بدلیل گواهی آقای صفدی، کماکان بتاریخ کتابت ۶۷۸ پذیرفته شده باشد.

۲ب- نسخه صورالکواکب الثابتة در کتابخانه بادلین (دانشگاه آکسفورد)

نسخه صورالکواکب الثابتة موجود در کتابخانه بادلین (شماره مارچ ۱۴۴) دستنویس بسیار معروفی است که هم بعنوان قدیمترین دستنویس مصور عربی از آن یاد می‌شود، و هم بعنوان نسخه‌ای اصیل از یکی از مهمترین آثار علم نجوم. شهرتش هم بواسطه قدمت نسخه است و هم بدلیل اینکه کاتب آن ظاهراً پسر مؤلف، یعنی حسین بن عبدالرحمن بن عمر الصوفی بوده که بفاصله بیست سال بعد از فوت پدرش، یعنی در سال ۴۰۰ هجری، آنرا تهیه کرده است. و چون اصل کتاب را عبدالرحمن صوفی بنام شاهنشاه معروف آل بویه، یعنی عضدالدوله دیلمی (س. ۷۲-۳۳۸ هجری) ساخته بود، شهرت این نسخه نزدیک به اصل، دوچندان شده است.

^{۲۲} - در یکی دو ورق آخر، دوره این سوراخها را با تیغ بریده و بصورت چندضلعی در آورده بودند. شاید هدف این کار، از بین بردن اثر خوردگی اسید در دوره سوراخ بود

^{۲۳} - Duri, A., *Baghdad*, EI², vol. I, 903b

متأسفانه کلیه دلایلی که باعث شهرت این نسخه شده‌اند، وابسته به دو خط الحاقی‌اند (تصویر ۲ب) بمضمون^{۲۴}:

«کتبه و صوره الحسين بن عبدالرحمن عمر بن محمد فی سنه اربع مائه»

در زیر انجامة اصلی نسخه، که خود فاقد تاریخ است و نوشته‌اش چنین است:

«تم الكتاب و الحمد لله رب العالمين و صلى الله على نبیه محمد و آله و سلم تسليماً»

از مقایسه دو خط پایانی با انجامة اصلی این اختلافات به چشم می‌خورد:

۱- مرکب این دو قسمت متفاوت است: در انجامة اصلی سیاه مایل به قهوه‌ایست است و در دو خط بعدی، قرمز رنگ است. خانم باربارا بُرند که اخیراً این نسخه را مطالعه کرده است، بر این باور است که مرکب قرمز مربوط میشود به نقاط قرمز رنگی که موضع سیّرات را در میان کواکب مشخص میکند، و مرکب سیاه‌قهوه‌ای رنگ مربوط است به طرح کواکب.^{۲۵} متأسفانه نظریه تقسیم کار نقاشی بین دو طراح، یکی برای کواکب و یکی دیگر فقط برای نقطه‌چینی، بی سابقه است و بعید می‌نماید. مهمتر آنکه این نظریه توجه به لغت «صَوْرَه» در دو خط پایانی ندارد، که بهیچ وجه دم از تقسیم کار نمی‌زند و کل طرح را از آن کاتب و مصوّر می‌داند که به جوهر قرمز، رقم پایانی را کتابت کرده است.

۲- در طرفین هر کدام از خطوط انجامة اصلی، سه نقطه مثلثی شکل داریم که معمولاً در نوشتجات تعیین حدود میکنند تا کسی چیزی بر آن نیافزاید. دو خط پایانی واضحاً فاقد آن است.

۳- ورقه پایانی موجود، حاوی فقط قسمتی از ورقه پایانی اصلی است، و باقی آن بازسازی شده است. معذک، از مقایسه دستخط همین قسمت باقیمانده با دو خط پایانی اختلافاتی پیداست که نماینده وجود دو کاتب مختلف است. روشنترین اختلاف در سرکش کاف است: در دو خط پایانی، این سرکش به عمود کاف منتهی میشود، ولی در متن اصلی و انجامة مربوطه، از عمود می‌گذرد:

از دو خط الحاقی	از انجامة اصلی	از متن جدول
-----------------	----------------	-------------

السوره

الکتاب

کتبه

^{۲۴} - مستخرج از: Wellesz, E., "An Early Al-Sufi Manuscript in the Bodleian Library in Oxford: A Study in Islamic Constellation Images," in *Ars Orientalis*, vol. III, 1959, pl.15, fig.35
^{۲۵} - Brend, B., "A Reconsideration of the Book of Constellations of 400/1009-10 in the Bodleian Library," in *The Art of the Saljuqs in Iran and Anatolia*, ed. R. Hillenbrand, Costa Mesa, CA, 1994, p. 90.

کیفیت اعلاى این نسخه، و طرح و قلمی که در آن بکار رفته، در حدّی است که نمی‌شود تصوّر کرد که یکباره بوجود آمده، بلکه می‌بایست سرانجام یک سیر تکاملی باشد که مرحله به مرحله پیشرفت کرده و به موازات آن نسخ دیگری هم بوجود آورده است. متأسفانه هر آنچه از این نسخ باقی است، از دوره سلاجقه است، و از قرن ششم به بعد. در تحقیقی که خانم ولسز راجع به نسخه بادلین کرده است، صوری از دیگر نسخ کتاب عبدالرحمن صوفی، جهت مقایسه چاپ کرده است که همگی از دوره سلجوقی‌اند. از لحاظ کیفیت، هیچیک بمرغوبیت نسخه بادلین نیستند و علیرغم اینکه بعضی از آنها مربوط به اوائل قرن هفتم هستند، طرح صور کواکشان نپخته تر است. بنابراین قرائن تصویری حاکی از آن است که نسخه بادلین مربوط به دوره سلجوقی است. خانم باربارا برنند هم از روی البسه و دیگر ضمائم صور کواکب بهمین نتیجه رسیده است.^{۲۶} نکته دیگر این است که معمول نقاشان نبود که در نسخ نفیسه، نام خود را ثبت کنند. و این امریست که فقط از قرن نهم به بعد مرسوم شد.^{۲۷}

پس چنین بنظر میرسد که دو خط پایانی الحاقی هستند، و سؤالی که مطرح میشود این است که جاعل مربوطه از کجا نام پسر عبدالرحمن را بدست آورده بود؟ جوابش ساده است: چون کنیه پدر، ابوالحسین بود، مطمئنترین روش برای تأیید تاریخی این چنین نزدیک به زمان عبدالرحمن، انتساب کتابت و تصویر به حسین بن عبدالرحمن بود.

آنچه که تا امروز مانع از شک و تردید در صحت نوشته پایانی شده است، شاید یادداشتی است در ذیل آن به لاتینی، از شخصی بنام کریستیانوس رابویوس بسال ۱۶۴۴ میلادی در قسطنطنیه، که میگوید کمبودهای ورق پایانی را از روی یک نسخه متأخر رونویسی کرده و به این نسخه افزوده است.^{۲۸} چون دو خط پایانی، در ۱۶۴۴ میلادی موجود بوده‌اند، محققین آنرا درست پنداشته‌اند. حال آنکه تقلب از ابداعات امروزی نیست، بلکه در همه ادوار گذشته، در انجامه‌ها دست می‌بردند تا نسخه‌ای به ظاهر اصیلتر بوجود آورند.

^{۲۶} - 92-91. Brend, Reconsideration, pp. 91-92. ولی علیرغم این مشکلات، خانمان برنند و ولسز به صحت نوشته پایانی

مشکوک نیستند.

^{۲۷} - آقای ملکیان شروانی در تحقیقی خود راجع به نسخه ورقه و گلسا که در خزانه طوپقاپوسرای نگهداری میشود، نوشته کنار یکی از تصاویر این نسخه را رقم نقاش میدانند، و همچنین اشاره میکنند به رقمهای مندرج در انجامه کتاب *الدریاق* مورخ ۵۹۵ هجری مربوط به کتابخانه ملی فرانسه، و در انجامه نسخه‌ای از کتاب *الآغانی* (مورخ ۶۱۴ و ۶۱۶) که اوراقش در بین کتابخانه‌های قاهره و استانبول و کپنهاگ پراکنده شده‌اند؛ A.S. Melikian-Chirvani, "Le roman de Varqe et Golšāh" *Arts Asiatiques*, tome XXII, Paris, 1970, pp. 79-80.

^{۲۸} - 2-1. Wellesz, An Early Al-Sufi Manuscript, pp. 1-2

۳- تزئینات اضافی و نسبت‌های الحاقی

الف - دستنویس اخلاق محسنی

در اواخر نیمه اول قرن دهم هجری، یک کارگاه نقاشی تبریزی که گاه گاه نسخ مصور ذیقیمت نیز میتوانست تهیه کند، مرتباً تذهیب و تصویر متوسط‌الکیفیت و تجارتنی به مجموعه‌ای از دستنویسهای کهن که در اختیار داشت می‌افزود، و به بازار عرضه می‌کرد.^{۲۹} احتمالاً، مجموعه‌ای که بدست آورده بود متعلق به کتابخانه یکی از امیرزادگان تیموری بود که بعد از حمله محمدخان شیبانی، هرات را ترک کرده بود.^{۳۰} مشتریان این نسخ عمدتاً بدو دسته تقسیم می‌شدند، یکی قزلباش و دیگری عثمانی. وجه مشترکشان این بود که ناوارد بودند، و به تقلید از شاهزادگان تیموری و صفوی، می‌خواستند که صاحب چند نسخه مصور باشند. بر حسب اینکه مشتری نسخه، از دسته اول بود یا دوم، عمامه و سرپوش مشهود در تصاویر آن، یا از نوع تاج حیدری (تاج قزلباش) بود، یعنی عمامه‌ایکه یک عمود دوازده ترک از سقرلاط قرمز در وسط دارد (تصویر ۳ الف)؛ و یا سرپوشی که قرار بود خراسانی مآب باشد و بازتابی از هرات دوره تیموریان، اما در حقیقت، بجای آنکه تیموری باشد به سبک سرپوش ازبکان بود: فی‌المثل در تصویر ۳ ب کلاهک میان عمامه شخص سمت چپ، چون کلاهک ازبکان، مخروطی و نوک تیز است،^{۳۱} و سلطان حسین میرزا بايقرا (س. ۹۱۲-۸۷۵ هـ.ق) که بر تخت نشسته است، کلاه بلند پارچه‌ای، با دوره‌ای از پوست خز دارد که شبیه کلاه خانان ازبک است.^{۳۲} ولی این خطاها مهم نبود، چون این نسخه تغییر یافته به جهت عثمانیان بود که از تاج حیدری که نمودار غلو قزلباش بود بیزار بودند، و بهر قیمت شده، در صدد ابتیاع نسخی از هرات دوره تیموری بودند که شهرت تولیداتش دست‌کمی از کارگاه‌های صفوی تبریز نداشت.^{۳۳} چنانچه ارتباط نسخه با هرات دوره تیموری ضعیف بود و یا نایاب، یک نوشته جعلی هم

^{۲۹} - برای فهرستی از این نسخ، رک به Soudavar, *Persian Courts*, pp. 118-19. دو نسخه دیگر که اخیراً آکادمی علوم سنپترزبورگ به چاپ رسانیده، باید به این فهرست افزوده شود: یکی، نسخه دیگری از دیوان سلطان حسین است (بشماره ب ۲۸۴) که تصاویرشان بسبک صفوی اعلا هستند، و دیگری، دیوانی است به ترکی است از اشعار شیخزاده عطایی (بشماره ب ۲۴۸۶)، با عمامه‌های ازبک

^{۳۰} از جمله کتابهایی که مسلماً از هرات آمده بودند، یکی دیوان سلطان حسین بايقرا (خزانة طوپقاپوسرای، شماره ۱۶۳۶) و نسخه سه متنی که ذیلاً تشریح شده است از همان کتابخانه، رک به یادداشت ۳۶ همینجا).

^{۳۱} برای عمامه‌های ازبک، فی‌المثل رک به Petrosyan, et al. *Pages*, pp. 210-14, 236, 294

^{۳۲} برای کلاه با دوره پوست خز خانان ازبک، رک به Soudavar, *Art of*, p. 181. و همچنین به صفحات ۴۰-۴۱ از یک

نسخه مخزن/الاسرار که به شماره (Supp. Persan 985) در کتابخانه ملی پاریس نگهداری میشود و در کتابهای ذیل منعکس شده است: pp. 254-55, *Arts of the Book in Central Asia*, ed. Gray., B., London, 1979. و Richard, F., *Splendeur Persanes*, Paris, 1997, p. 145.

^{۳۳} - این دستنویسها، اکثراً از نسخ دیوان سلطان حسین مرزا و یا دیوان امیر علیشیر نوائی بودند که مشهورترین شعرای ترکی گوی زمان خود بودند، رک به Soudavar, *Persian Courts*, p. 181

بدان می‌افزودند. از آن جمله است نسخه‌ای از/خلاق محسنی ملاحسین واعظ کاشفی که اخیراً موسسه ساتبیز لندن به معرض فروش گذاشت، و موزه تورونتو در کانادا آنرا ابتیاع کرد.^{۳۴}

در توضیحات جزوه حراج، این نسخه به عنوان «قدیمی ترین نسخه شناخته شده/خلاق محسنی» معرفی شده بود، و سال کتابتش ۹۰۰ هج قلمداد شده بود، یعنی همان سالی که کاشفی نوشته خود را تقدیم ابوالمحسن میرزا پسر سلطان حسین بایقرا میکند. از خط و تذهیب نسخه چنین پیدا بود که اصیل است ولی کتابتش دیرتر مینمود، شاید حدود ۲۰ یا ۳۰ سال بعد. فقدان تاج حیدری در تصاویر کتاب، و ارتباط متن آن با دربار تیموری هرات حاکی از آن بود که نسخه را برای بازار عثمانی آرایش داده بودند. جاعلان کارگاه تبریزی، ورقی که در طرفینش شمس‌آغازین کتاب و اولین صفحه متن (که سرلوح داشت) قرار گرفته بود را دو پوست کرده، در میان آن دو صفحه نقاشی کامل که مجلس بزم شاهانه بود افزوده بودند. و این کاری بود که در دیگر نسخ نیز انجام داده بودند، چون از یک سو طرح مجلس شاهانه در دو صفحه کامل، مستقل از متن بود، و با جزئی تفاوتی در همه جا میتوانستند آنرا تکرار کنند، و از سوی دیگر، نسخه را پرکار جلوه میداد و پرقیمت. به منظور بالا بردن ارزش نسخه، در وسط شمس‌آغازین (که در اصل، خالی مانده بود) نوشته ای نیز بدین مضمون افزوده بودند:

«برسم پیشکش و کتابخانه پادشاهزاده اعظم شاه ابوالمحسن گورکان اتمام پذیرفت، سنه ۹۰۰»

جعلی بودن نوشته از آنجا مشخص میشود که ابوالمحسن میرزا را عنوان «گورکان» داده بودند، حال آنکه این امیرزاده هیچگاه با شاهزاده خانمی از آل چنگیز وصلت نکرده بود، و بنابراین مستحق عنوان «گورکان» نبود.^{۳۵}

همین اشتباه، در نسخه مشابه دیگری که اخیراً خانمان چاگمن و سوچک در مقاله‌ای معرفی کرده‌اند، به چشم می‌خورد. نسخه اخیر، مجموعه‌ای از سه متن است،^{۳۶} و به شماره ۱۵۱۰ در خزانه طوپقاپوسرای نگهداری می‌شود. بغیر از تصاویر و مجالس،^{۳۷} کارگاه تبریزی سابق‌الذکر، نوشته‌ای الحاقی بر شمس‌آغازین افزوده بود که نام از «ابوالمظفر السلطان حسین گورکانی» می‌برد؛ و این خود نماینده ناآشنایی جاعل با عناوین تیموری بود، بچند دلیل. اول آنکه، کنیه سلطان حسین میرزا «ابوالغازی» بود، و

^{۳۴} Sotheby's, London, catalog of Apr. 23, 1997, pp. 85-86

^{۳۵} رک به خواندمیر، حبیب السیر، بکوشش م. دبیرسیاقتی، تهران ۱۳۵۳، جلد ۳، ص ۲۴۵-۵۷، ۲۵۶

^{۳۶} متن این نسخه مرکب از شاهنامه فردوسی است بانضمام لغت الفرس اسدی، و خمسۀ نظامی؛ رک به Soucek, P. and Cagman, F., "A Royal Manuscript and Its Transformation: The Life History of a Book," *The Book in the Islamic World*, ed. Atiyyeh, G., New York, 1995, pp. 179-208.

^{۳۷} معرفی کنندگان این نسخه موضوع الحاقی بودن تصاویر، و مشابهت آنها با نسخی از سنوات ۹۳۰ و دیرتر را اذعان دارند ولی معذک مدعی هستند که این سبک در دوره تیموری هم رواج داشته است (همانجا ص ۱۹۶)، حال آنکه کاربرد موادی چون صدف خورده شده که از زمان تهیه شاهنامه شاه طهماسبی به بعد معمول شد، در آن دیده میشود.

«ابوالمظفر» کنیه پادشاهان صفوی بود و نه تیموری.^{۳۸} دوم، چنانکه قبلاً هم متذکر شدیم، برای ترکان و مغولان، «گورکان» عنوانی شخصی بود و قابل انتقال به کل سلسله نبود. بنابراین، چون سلطان حسین میرزا با آل چنگیز وصلت نکرده بود، گورکان نبود، و هراتیان هم هیچگاه از تیموریان بنام گورکانی یاد نمی‌کردند.^{۳۹} سوم، بمانند اسامی سلطان‌علی و سلطان‌محمد، «سلطان» جزء لاینفکی از نام سلطان حسین میرزا بود (همانطور که «شاه» جزئی از نام شاه‌محمود است). این «شاه» و «سلطان» القابی بودند که به جهت احترام، بر سر اسم ائمه و پیامبران می‌گذاشتند، و از آن اسمی مرکب می‌ساختند. بهمین دلیل، در هیچیک از نوشتجات تیموری «ال» بر سر اسم سلطان حسین نمی‌نشیند چون اگر می‌نشست، آن را به دو جزء تجزیه می‌کرد، و نام این پادشاه تیموری، حسین می‌شد و لقب او سلطان. در اینصورت، قبل از آنکه به سلطنت برسد، می‌بایست در تواریخ از او بنام حسین میرزا یاد کنند، حال آنکه نام او فقط به صورت سلطان حسین میرزا ضبط شده است.

از آنجا که فعالیت این کارگاه تبریزی در حوالی سنوات ۹۳۵ ه‍.ق قرار دارد، نسخه‌/خلاق محسنی مورد بحث، حداکثر سی یا چهل سال بعد از متن اصلی کاشفی تهیه شده است. مسلماً، نسخه‌ایست باارزش و قدیمی، ولی نه آچنان که نوشته شمس‌آبادی باز می‌نماید.

۴- مؤلف نادرست

الف - نصیحت الملوك منسوب به غزالی

دلیل نادیده گرفتن اشکالات سبکی از طرف همایی، و کنار گذاشتن ناسازگاری مطالب قسمت دوم نصیحت الملوك با سایر نوشتجات غزالی، وجود ترجمه‌ای بود از این متن به عربی، که کمتر از یک قرن بعد از غزالی تهیه شده بود، و هم مترجم مربوطه، و هم مورخینی چون ابن خلکان (۸۱-۶۰۸ ه‍.ق) نسبت آن را به غزالی تأیید کرده بودند.^{۴۰} امروزه، بسیاری از محققین، این نسبت را رد میکنند،^{۴۱} اما دلایلی که ارائه میدهند بالمجموع سست‌تر است از مشکلاتی که خود همایی در ابتدا مطرح کرده بود. این مشکلات چنان چشمگیر بود که از برای کنار گذاشتنش، همایی ناچار بود عذری بیاورد. می‌گوید که چون مراجع غزالی «در بخش دوم، کتبی از قبیل سیرالملوک خواجه نظام الملک و کتاب التاج المحاسن و اضداد جاحظ، و پندنامه‌ها و وصیتنامه‌های منسوب به پادشاهان و حکمای قدیم ایران و

^{۳۸} - رک به ا. سودآور، "توطئه عظمی و ابوالمظفر شاه طهماسب صفوی" / *ایرانشناسی*، واشنگتن ۱۹۹۷، جلد ۹، جزوه ۱،

ص ۶۰

^{۳۹} متأسفانه این اشتباه امروزه در کتب تاریخ رایج شده است

^{۴۰} - همایی، مقدمه، ص ۵۱-۵۰

^{۴۱} - فی المثل رک به Crone, P., "Did Al-Ghazali write a Mirror for Princes? On the authorship of the Nasihat al-muluk," *Jerusalem Studies in Arabic and Islam* 10, 1987, pp. 167-91; Hillenbrand, C., "Islamic Orthodoxy or Realpolitik? Al-Ghazali's Views on Government," *IRAN*, vol. XXVI, 1988, pp. 91-92.

امثال آن مآخذ بوده، طبعاً نمونه و افکار و عقاید آن مؤلفان در نوشته‌های او اثر گذارده است.^{۴۲} حقیقت امر این است که اگر غزالی آنچنان مردِ سست‌عنصری بود که پس از خواندن چند کتاب، پشت پا به همه معتقدات خود میزد و ستایش آداب و رسومی میکرد که قبلاً مذموم دانسته بود، تعصب و اصول‌گرایی در دنیای اسلام بدین پایه نبود. آنزمان که از اندلس تا کاشغر، حجت الاسلام یکی بود و آنهم امام محمد غزالی، گفته‌اش واقعاً حجت بود و نمی‌توانست هرروز دگرگون شود. غزالی که «نسب قریش» را لازمه امامت شناخته بود،^{۴۳} چگونه می‌توانست با حدیثی ساختگی که صحبت از سلاطین (!) می‌کند، شرط لازمی را که خود قائل شده بود، بر هم زند و بگوید: «روزی پیغمبر علیه‌السلام فرمود که سلاطین و ائمه از قریش باشند تا آنگاه که سه کار انجام دهند...».^{۴۴} عبارت دیگر، اگر قریشیان آن سه کار نکنند،^{۴۵} دیگری خواهد آمد و امام از قریش نباشد. و یا آنکس که در *کیمیای سعادت*، فروش شمشیر چوبین و بوق سفالین را برای سده و نوروز منع کرده بود به جرم آنکه «اظهار شعار گبرانست»،^{۴۶} چگونه می‌توانست رساله‌ای بنگارد سراسر تعریف از شیوه «مغان» و ستایش از پادشاهان همین «گبران». همایی سندی می‌خواهد که صریحاً نسبت این قسمت دوم را به غزالی باطل کند، حال آنکه هیچ سندی محکم‌تر از استدلالهای خود او نیست، و بعکس هیچ عذری ناموجه تر از آن نیست که مرد معتقد متعصبی چون غزالی را کسی بخواهد سست عنصر و تأثیرپذیر بشناسد، که این عذر از مقوله همان عذرهایی است که قزوینی از برای توجیه «نامه امیر تیمور» آورده بود.

در آن زمان که این متن به عربی ترجمه شد یعنی قرن ششم هجری، هر نظریه‌ای که بر پایه فلهویات بود و مبتنی بر آیین ایران باستان، به شدت تخطئه می‌شد. این چنین است که سهروردی (۸۷-۵۴۷هـ.ق) را زندیق دانستند و سرش را بر دار کشیدند. در چنین فضای خطرناکی، محتملاً، مؤلف قسمت دوم *نصیحت الملوک*، سعی داشت که با انتساب نوشته خود به غزالی، آنرا از حملات متعصبین مصون بدارد. اشاره مکرر این متن به پادشاهان اساطیری ایران و فره ایشان، ممکن است که در نظر اول نوشته‌های سهروردی را تداعی کند، ولی از لحاظ سبک و محتوی، این قسمت دوم بیشتر به نوشته وزیر و دبیر میماند تا حکیم و فقیه. پس احتمالاً نویسنده‌اش از دیوانیان است و شاید خود ابوالحسن علی بن مبارک اربلی که مترجم آن بود به عربی، و مستوفی بود و صاحب فضل.^{۴۷} اگر خود، مؤلف آن نبود، محتملاً او را

۴۲ - همایی، مقدمه، ص ۸۴-۸۳

۴۳ - Laoust, H., *La politique de Gazāli*, Paris 1970, p. 247.

۴۴ - *نصیحت الملوک*، ص ۳۰۲.

۴۵ - بنا به این «حدیث»، ائمه و سلاطین میبایست: رحیم باشند، و عادل باشند، و خود آن کنند که دیگران را فرمان دهند؛ همانجا.

۴۶ - غزالی طوسی، ابوحامد محمد، *کیمیای سعادت*، تهران ۱۳۶۱، جلد ۱، ص ۴۰۷

۴۷ - برادر ابوالحسن علی نیز مستوفی بود و او پدر ابوالبرکات مبارک بن احمد بن مبارک بود، معروف به ابن مستوفی اربلی (۶۳۷-۵۶۴) و صاحب تاریخ اربل؛ همایی، مقدمه، ص ۸۰ (بنقل از ابن خلکان که او هم اربلی الاصل بود). جالب

میشناخت و با تباری او، آنرا به عربی ترجمه کرده بود، که از دیر باز، یکی از آسانترین روشهای ایجاد سجل و تاریخچه از برای هر متنی، ترجمه آن بود به زبانی دگر؛ چنانکه عالیجناب یوحنا نیز از همین طریق برای نوشته خود، کسب اعتبار کرده بود.

ب۴ - یزدان شناخت

رساله یزدان شناخت به عنوان جزئی از مصنفات فارسی شیخ اشراق (سهروردی) به چاپ رسیده است.^{۴۸} گردآورندگان و تصحیح‌کنندگان این متون، یعنی آقایان سیدحسین نصر و هانری کوربین، هر دو اذعان دارند که از قدیم الایام، *یزدان شناخت* هم به سهروردی منسوب بوده و هم به *عین‌القضا* (۵۲۵-۴۹۲ هـ)، ولی استدلال می‌کنند که نسبت به سهروردی اولی تراست و بهمین مناسبت این رساله را جزء مصنفات شیخ اشراق آورده‌اند. کوربین ابتدا استناد به شهرزوری (متوفی بعد از ۶۸۷ هـ) می‌کند که ظاهراً این رساله را از مصنفات سهروردی دانسته است، و بعد، برای رد نسبت به *عین‌القضا*، دو دلیل می‌آورد: اول آنکه محتوای رساله، فلسفه محض است و نه آمیخته به عرفان چون نوشته‌های *عین‌القضا*. دوم، چند بیت از اشعار سنائی، در این رساله بچشم می‌خورد و به عقیده کوربین بعید می‌نماید که *عین‌القضا*، ابیاتی از یک شاعر هم‌دوره خود که احتمالاً کوچکترین آشنایی با او نداشته، در نوشته‌اش بیاورد.^{۴۹}

کوربین و نصر، ابتدا، نسبت رساله را به *عین‌القضا* رد میکنند و بعد نسبت به سهروردی را میپذیرند، حال آنکه روایت شهرزوری، همانند روایت ابن خلکان در *بارة نصیحت الملوک*، حجت نیست و محتاج به بررسی است. ایراد مهمتر فرض ضمنی آنهاست که مؤلف این رساله را یکی از دو تا میدانند، و بعد درصدد پیدا کردن شایسته ترین این دو هستند. اگر در تشخیص هویت نویسنده تردید رواست، دامنه تحقیق باید وسعت یابد و مسئله از جوانب مختلف مورد بررسی قرار گیرد. رد *عین‌القضا* دلیل کافی برای نسبت رساله به سهروردی نیست.

نظری اجمالی بر متن این رساله، و مقایسه آن با سایر نوشتجات سهروردی، دو مورد مغایرت به ظهور می‌رساند. اولی مربوط به سبک و روش نگارش است. نوشته سهروردی تراوشی است از ذهنیات متفکری بغایت تیزهوش، که از اطناب پرهیز دارد، و جمله‌اش موجز است و متشکل از کمترین کلمات ممکنه. اما سبک *یزدان شناخت* دیگر است. فی‌المثل، در آغاز هر مبحث، ابتداء سخن سهروردی به جمله «بدان

توجه است که منطقه اربل و اطراف آن، افرادی چون *عین‌القضا* و سهروردی و شهرزوری را پرورانده بود که همگی علاقمند به آیین ایران باستان بودند.

^{۴۸} - سهروردی، شهاب‌الدین یحیی، *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*، جلد سوم، (مجموعه آثار فارسی)، بکوشش س.ح. نصر و ه. کوربین، تهران ۲۵۳۵.

^{۴۹} - نصر هم به نوبه خود نظریات چند محقق دیگر ایرانی را در رد نسبت به *عین‌القضا* بازگو می‌کند و به نتیجه‌ای مشابه می‌رسد، همانجا ص ۵۸-۵۷ و ۷۳.

که» است، حال آنکه در *یزدان شناخت* ترکیبی داریم از «بدان که» (۸ بار) و جمله‌ای بمراتب سنگین تر: «بباید دانستن که» (۹ بار). جمله اخیر حتی یکبار هم در دیگر نوشتجات سهروردی پدیدار نمیشود.

مورد دوم، هشدار است که نویسنده در پایان رساله یزدان شناخت به خواننده میدهد که «از عهد یونانیان تا این غایت هیچیک از محققان، حکما و راسخان در علم و حکمت روا نداشته‌اند که این اسرار بر ملا افکنند» و سپس از برای تأکید بیشتر، حدیثی نادرست عنوان میکند که رسول اکرم «نهی کرده است که اسرار الهی مکشوف گردانند» و مگوید که این کار بمنزله کفر است، و از قول ارسطاطالیس بیان میکند که «حکما واجب چنان کردند که حکمت الهی هرگز مسطور و مکتوب نگردانیدی، الا که از نفس به نفس نقل کردی» تا بدست «نامستعدان و ناهلان و شریران» نیافتد. ولی در آخر توجیه میکند که چون ممدوح خود، محمد بن محمود الداری - مجهول الهویه - را در این امر مستعد شناخت، این رساله را به جهت او تحریر کرد ولی او را بر حذر میدارد، و بخدا و رسول قسم میدهد که مبادا کاری کند که پس از او بدست «نامستعد و شریر» بیافتد.^{۵۰}

این نهی و تحذیر پایانی، نه چیز است که سهروردی گفته باشد، که جسور و بیباک بود و عقایدش را با صراحتی هر چه تمامتر بیان میکرد. اگر قرار بود از «نامستعد و شریر» بترسد، ارجح بود که این تحذیرات را در رساله‌هایی که بمراتب تندتر از *یزدان شناخت* بودند بگنجاند، همچون *پرتونامه* که در آن مدعی است که «بسیاری از محققان و علما» بر انبیاء «به علوم افزوده باشند»،^{۵۱} و یا اینکه «هر که حکمت بداند و بر سپاس و تقدیس نورالانوار مداومت نماید ... رئیس طبیعی شود عالم را».^{۵۲} این گفته‌ها بودند که میتوانستند او را در مظان اتهام به زندقه قرار بدهند (و شاید هم دادند)، ولی معذک میبینیم که هیچ منع و تحذیری از برای اشاعه آن قائل نشده است.^{۵۳} بعکس، مطالب *یزدان شناخت* اصولی هستند، و مصون از کفر و زندقه، پس نیازی به کتمان ندارند. با احتمال قوی، این رساله نه از آن سهروردیست و نه از آن *عین القضا* □، بلکه از شخص ثالثی است که هنوز شناخته نشده است.

^{۵۰} - مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ص ۵۸-۴۵۷

^{۵۱} - همانجا، ص ۷۶

^{۵۲} - همانجا، ص ۸۱

^{۵۳} - در رساله عربی حکمت اشراق، به پیروی از سبک نگارش متون عرفانی عربی که شاید سابقه‌اش به نوشتجات اسماعیلیان باز میگردد، سهروردی گوشزد میکند که رساله‌اش از برای طالبین تأله و بحث است (رک فی‌المثل به شهرزوری، شمسالدین محمد، شرح حکم □ اشراق، بکوشش ح. ضیائی تربتی، تهران ۱۳۷۲، ص ۱۳-۱۲). در آخر هم، در جمله‌ای کوتاه، خواننده را ترغیب به حفظ کتاب میکند و «صونه عن غیراهله» (همانجا، ص ۵۹۰). مراد از این توصیه حفظ و بقا نوشته است و نه کتمان اسرار، و نیت از «غیراهله» در اینجا «ناواردان» است که با صفات شاق «شریر» و «نامستعد» و «ناهل» که در *یزدان شناخت* بکار رفته تفاوت کلی دارد. مهمتر آنکه توصیه‌ای حتی چنین خفیف، در هیچیک از نوشتجات فارسی سهروردی دیده نمیشود.

۵- نتیجه‌گیری

از مثالهای فوق چنین بر میآید که تشخیصِ درستیِ مدارکِ قدیمیِ خالی از اشکال نیست چون متقدمین در بسیاری از متون دست برده‌اند و رقم و تاریخ آنها را تغییر داده‌اند، و یا رساله‌ای را به نویسنده‌ای ناروا نسبت داده‌اند، و یا سوابق آنرا دگرگون کرده‌اند. هر یک از این عملیات در تعیین قدمت رساله مؤثر است و ارزش آنرا بر هم میزند. پس اگر نتیجهٔ مشاهدات و استدلال‌ات منطقی محققان مغایر با تاریخ پذیرفته شدهٔ مدرکی در آمد، نباید که نومید شوند و منطق را باستاند آن یک مدرک کنار بگذارند. چه بسا که «یقین سابق» بی پایه باشد و نسخهٔ «اقدام» نوتر از آن باشد که مینماید.

ابوالعلاء سودآور - هوستون، ایالات متحده امریکا